

نخستین شهید آتش نشانی



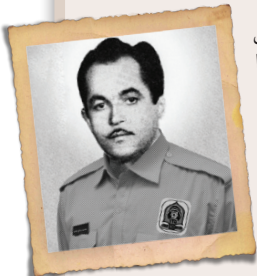
■ موضوع: آتش سوزی در پاساژ دیبا
■ موقعیت: سهراب جمهوری

مثل همیشه سر صبح پدر لباس پوشید و پاشنه کفشش را ور کشید و راهی محل کارش شد. قرار بود که عصر یا شب کمی زودتر به خانه بیاید. کلی کار مانده و زمان هم کم بود؛ چون فقط ۱۰ روز به عروسی دخترش مانده بود. اما زنگ اعلام وقوع حادثه در سهراب جمهوری پدر را برای همیشه گرفت. این ماجرا حکایت کوتاهی از زندگی نخستین شهید آتش نشانی تهران در سال ۱۳۵۰ حسن زردانی فلاح بود. مهدی شمس با تعریف این ماجرا تلخ، از عشق و ایثار آتش نشانان برای حفظ مال و جان حادثه دیدگان چنین می گوید: «روز حادثه، حریق در پاساژ دیبا تهران واقع در سهراب جمهوری فعلی اعلام شد. وقتی نیروهای آتش نشانی برای خاموش کردن حریق راهی این پاساژ طبقه شدند بر اثر انفجار شهید زردانی سقوط کرد و در مسیر انتقال به بیمارستان به فیض رفیع شهادت رسید. این شهید آن زمان ۴۸ ساله بود و ۳ دختر و یک پسر داشت و قرار بود که ۱۰ روز بعد از همین ماجرا جشن عروسی دخترش برگزار شود اما متأسفانه با شهادت این مرحوم جشن عروسی به هم خورد. این شهید در مقبره ۴۳۶ شهدای آتش نشانی به خاک سپرده شد.»

به گفته شمس، سال بعد از این ماجرا هم در خیابان تهران نو بر اثر تصادف خودروی آتش نشانی، فرد دیگری به شهادت می رسد تا اینکه در سال ۱۳۵۶

در تیمچه بازار حریق مشابه ساختمانی پلاسکو اتفاق می افتد که بر اثر ریزش ساختمان ۵ نفر از عزیزان آتش نشانی به شهادت می رسند. شهید امید عباسی یکی از شاخص ترین شهدای تهران است که همه اعضای بدنش به افراد نیازمند پیوند عضو با رضایت خانواده اش اهدا شد.

اما تلخ ترین حادثه تاریخ آتش نشانی ماجرای ساختمانی پلاسکو است که در آن ۱۶ نفر از جان برکفان آتش نشانی به شهادت رسیدند. بنا به گفته این کارشناس، از میان این شهیدان جان برکف، افرادی بودند که روز حادثه پلاسکو اصلاً شیفت نبودند. نمونه آنها شهید مستوفی بود که روز حادثه به نام یکی از دوستانش تجهیزات برای ورود به ساختمانی می گیرد؛ شهید امیرحسین داداشی که خودش را از جلسه امتحان کارشناسی ارشد به ساختمانی پلاسکو می رساند و شهید حسن زاده که در مرخصی دوران مصدومیتش در حادثه ۲ هفته قبل از پلاسکو به سر می برد.



تلخ ترین حادثه آتش نشانی تهران

استاد من بود و حسین سلطانی که سال ها با هم کار کرده بودیم و...»
به گفته ملکی، همه اینها تلخ بود و هر لحظه حادثه ای جدید داغ ما را تازه تر می کرد. ۱۶ همکار مادر این ماجرا شهید شدند در صورتی که مقصر چیزی نبودند، اما بر حسب احساس و وظیفه و وجدان کاری با وجود اینکه ساختمانی خالی بود و هیچ فرد زنده ای داخل آن نبود، برای حفظ مال عزیزان و همشهری های شان داخل ساختمانی ماندند و شهید شدند. آنها در واقع، برای نجات اموال کسبه ساختمانی پلاسکو به عملیات ادامه دادند. خود ملکی هم تقریباً چند دقیقه قبل از ریزش ساختمانی در داخل مجموعه بوده است: «آن موقع که اسم آتش نشان هایی که لحظه تخریب توی ساختمانی مانده بودند، مشخص شد، یک تراژدی واقعی برای همه ما بود.»

او با تعریف این ماجرا می گوید: «۸ صبح روز پنجشنبه ۳۰ دی ماه سال ۱۳۹۵ بود که حادثه آتش سوزی پلاسکو به سامانه ۱۲۵ اطلاع داده شد و ساعت ۱۱:۳۰ ساختمانی پلاسکو به صورت عمودی در شرايطی ریخت که تعداد زیادی آتش نشان در حال کنترل آتش داخل ساختمانی بودند. در تمام این سال ها به این فکر می کردم که تلخ ترین لحظه من در این ۹ روز کی بود؟ کدام ماجرا بود؟ لحظه ای که ساختمانی یکباره فرو ریخت؟ زمانی که ستون های مذاب داخل ساختمانی خارج می شد و باید این واقعه را می پذیرفتم که کسی زنده از این آوار بیرون نمی آید؟ شنیدن خبر شهادت بهنام میرزاخانی که حین اطفای حریق مصدوم و به بیمارستان منتقل شد، اما کمتر از ۲۴ ساعت بعد در بیمارستان در گذشت یا شهادت علی امینی که

■ موضوع: حریق پلاسکو
■ موقعیت: چهارراه استانبول

یکی از تلخ ترین حوادث در یک قرن فعالیت آتش نشانی در تهران، قصه غم انگیز آتش سوزی ساختمانی پلاسکو است؛ حادثه ای که بیش از ۹ روز تمام نیروهای جان برکف آتش نشانی شبانه روز مشغول اطفای حریق و آواربرداری آن بودند و ۱۶ آتش نشان به فیض رفیع شهادت نایل شدند. جلال ملکی، سخنگوی آتش نشانی تهران، از این حادثه به عنوان تلخ ترین مأموریت دوران کاری و سازمان آتش نشانی یاد می کند و هنوز هم با گذشت ۸ سال از این ماجرا وقتی نام پلاسکو و دوستان شهیدش را بر زبان می آورد غم و اندوه همان روزها در چهره اش به وضوح دیده می شود.

از شکستن دست مأمور تا ۱۳۸ ایستگاه آتش نشانی امروزی



■ موضوع: سوختن و خاکستر شدن خانه نماینده دربار

■ موقعیت: میدان تجریش

یکی از پیشکسوتان سازمان آتش نشانی تهران با نقل ماجرای یک مأموریت بی سرانجام و شکستن آرنجش به دست صاحبخانه خشمگینی که خانه نازنین اش در آتش می سوخت، از روزگاری می گوید که فاصله بسیار زیاد ایستگاه های آتش نشانی از همدیگر و تعداد کم آنها باعث می شد مأموران آتش نشانی نتوانند به موقع برای خاموش کردن حریق به محل مأموریت برسند. مرحوم غلامحسین مصدق، از پیشکسوتان آتش نشانی و دانش آموخته همین عرصه، خاطرات بسیاری از حال و هوای سال های دور آتش نشانی تهران و حوادث جذابش دارد. او چندین جلد کتاب در زمینه اطفای آتش و آشنایی با انواع و اقسام مواد آتش زا و خاموش کننده ها تألیف کرده است. نصرالله حدادی به نقل از مصدق تعریف می کند: «

حریق در حوالی میدان تجریش رخ داده بود و نیروهای ایستگاه اصلی که در میدان حسن آباد بود، باید برای مهار آتش اعزام می شدند. فردی به مرکز زنگ زده بود و گفته بود که خانه ای آتش گرفته و خودتان را برسانید. منزل، منزل یک نماینده ذی نفوذ در دربار بود و باید برای انجام اقدامات لازم می رفتیم. طبیعی است که تا ما بخواهیم از میدان حسن آباد در روزگاری که خیابان ها خاکی بود راه بیفتیم و به تجریش برسیم، کار از کار گذشته بود. صاحبخانه آنقدر عصبانی بود که با میله دم دستش چنان به من ضربه زد که آرنج دستم شکست. می گفت چرا دیر رسیدید؟ هر چه

می گفتیم ما همان زمانی که اطلاع دادید، راه افتادیم، اما عملاً با فاصله طولانی بین حسن آباد و تجریش، امکان نداشت زودتر برسیم، به خرجه نمی رفت. هنوز هم بعد از بیش از ۵ دهه از این اتفاق آثار آن ضربه باقی است. بعد از چنین ماجراهایی بود که به این نتیجه رسیدیم باید برای هر منطقه، یک ایستگاه آتش نشانی در نظر بگیرند. کم کم تعداد ایستگاه ها بیشتر شد و اکنون به ۱۳۸ ایستگاه رسیده است. کم کم تعداد ایستگاه ها بیشتر شد و اکنون به ۱۳۸ ایستگاه رسیده است» این پیشکسوت آتش نشانی روایت جالبی از صدهای ماشین

آتش نشانی در فواصل زمانی مختلف دارد و آن را اینگونه نقل می کند: «در سال های نخست فعالیت نیروی آتش نشانی، مأموران برای اینکه عابران و جماعتی را که در مسیر بودند از اضطراب مأموریت شان مطلع کنند و از آنها بخواهند همکاری کنند و کنار بروند، همگی با هم فریاد می کشیدند و های و هوی می کردند. بعد از این تجربه ها بود که یک زنگوله بزرگ جلوی ماشین آتش نشانی قرار دادند که یک نفر آن را تکان می داد و صدایش را در می آورد تا مردم از سر راه ماشین کنار بروند. اکنون هم صدای آژیر بازکننده راه است.»